مقاله‌ای از مارشال مک‌لوهان درباره شکل نویسندگی ویلیام اس باروز

ایماژ ویروس است

ترجمه: دانیال حقیقی

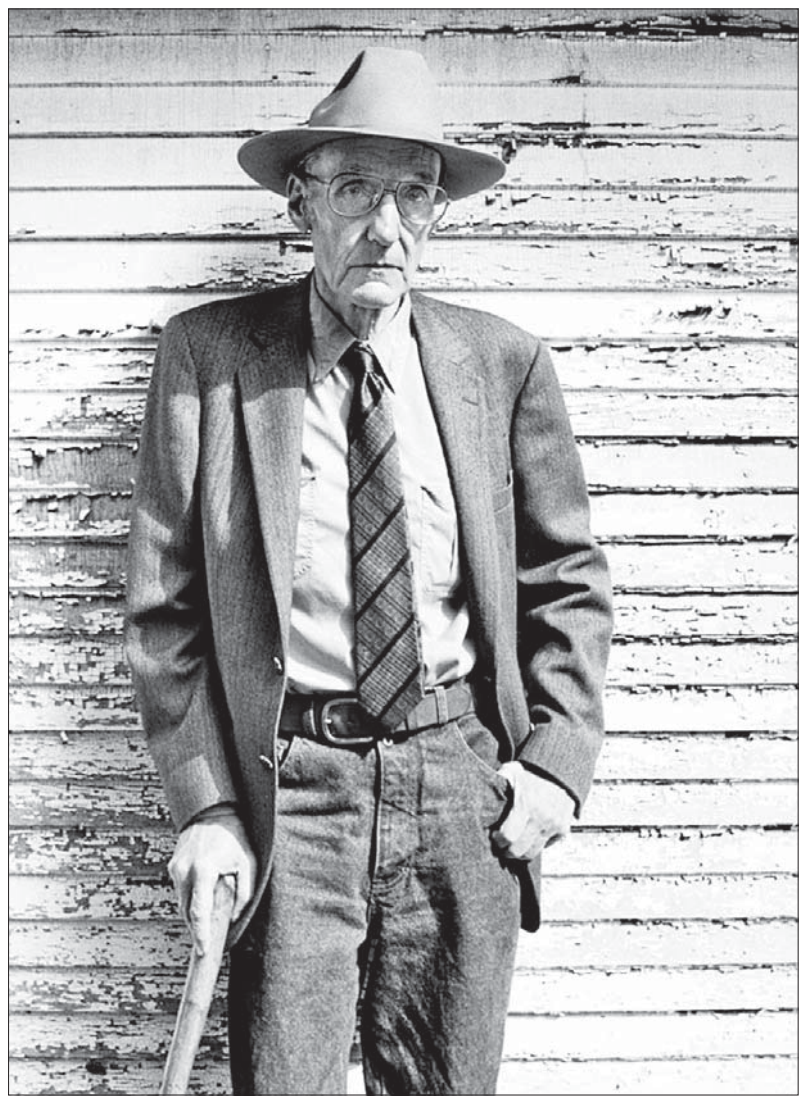

۱. ادوات مدیریت روانی جمعیت امروز مانند سیم‌کشی برق شهری همه‌جا را دربر گرفته است و سیستم عصبی آدم مانند یک رادیو از نو مدارکشی بیولوژیکی می‌شود. باروز، «ناهار برهنه» را درباره موضوع اول و «سریع‌السیر نوا» را درباره دومی نوشت. «ناهار برهنه» راهبردهای محرمانه مدیریت فرهنگی را در دوران معاصرش نشان می‌داد و «سریع‌السیر نوا» درباره واکنش‌ها، باورها و ماجراهای جوانکی نیمه‌خودآگاه است که رفته‌رفته متوجه می‌شود کس دیگری زیر پوستش خزیده. هر دو کتاب هم گزارش‌های دقیقی هستند درباره عملیات مخاطره‌انگیز و روندهای الزام‌آور در دوران پس از انقلاب الکتریکی و ظهور رسانه‌های ارتباط‌جمعی در محیط زندگی شهری.

۲. باروز از تکنیک «برش پرش» بایرون جیسین که من روش «تا زدن» می‌خوانمش استفاده می‌کرد. برای آنکه بتواند کاملا تصادفی با ستون‌های روزنامه به‌تمامی، متن‌هایی تصادفی بسازد. به‌شکلی مشابه، تماشای عصرگاهی تلویزیون دقیقا چنین فرمی دارد - یک توالی بی‌پایان از پرتاب‌شدن‌ها و قاپ‌زده‌شدن صفحه تلویزیون به دست روایت‌های گوناگون. باروز به‌شکل یگانه‌ای این تجربه را در دنیای متن بازتولید می‌کند آن‌هم وقتی ما در زندگی روزمره در عصر دیجیتال به‌وفور با مصداق‌های آن برخورد می‌کنیم. اگر زندگی را بخواهیم در دنیای متن بازپیرورانیم روش آن باید بر یک‌جور ناداستان‌نویسی ناپیوسته منطبق شود.

۳. باروز به‌دنبال آن بود تا بازتولید ارگان‌های بیولوژیکی را در جهان تکنولوژیک ما پیدا کند. او آنها را سازنده یک صحنه تئاتر می‌بیند که بناست اوج لذتی هیجانی و اجتماعی باشد که بشر در سیر تکاملی خود و جامعه به‌طور همزمان تجربه می‌کند. منطق، کالبد و احساسات او که در جهان ما محیط پیرامونی‌مان را خارج از محدوده‌های سیستم عصبی برسازی می‌کند. باروز به‌دنبال آن شور کیهانی به همه‌جا سرک می‌کشد.

۴. هر پیشروی تکنولوژیکی با یک آدمخواری جمعی و اشتراکی روبه‌رو می‌شود. همه‌چیز، تمام ارزش‌های عمومی و فردی باید کنار رود تا جایش را به چیزی گواراتر بدهد. به‌همین‌ترتیب طبیعت به‌چشم پتانسیلی برای آورده‌شدن به محیط صنعتی نگریسته می‌شود. به دیگر سخن، طبیعت می‌شود شریان‌های زیباشناختی‌کردن و ارزش‌های معنایی در محیط صنعتی‌شده و بی‌روح. دوباره و برای بارهای متمادی محیط قدیمی باید به‌روز شود آن‌هم با فرم‌های هنری نو مادامی‌که شرایط نو در کار تنزل‌دادن تولیدات قدیمی است. کار هنرمند در این میان متمرکزکردن هوش عاطفی بر موضوعات محیطی چالشی و خطیر است. این چیزی است که آنها را جلوتر از دیگران قرار می‌دهد. آنها بسیاری از الزامات لازم و بی‌پروایی رویارویی با امر نو را در روندهای اکتسابی به دست آورده‌اند. حال آنکه بسیاری از افراد ترجیح می‌دهند هر پدیده‌ای را به‌طریقی با اصول جاافتاده و قدیمی زندگی همگرا کنند.

۵. در طول روند تغییر محیط پیشین، بشر خود را تا جای ممکن بی‌حس می‌کند. او همان‌قدر به زنجموره‌های محیط اهمیت می‌دهد که چاقوی جراح به زجری که ممکن است بدن بیمار ببرد از شکافته‌شدن. در این روند هم دریافت‌های سیستم عصبی همان‌قدر دگرگون می‌شوند که الگوهای سازنده نظم‌های اجتماعی. امروز زمانی که بسط‌یافتن محیط از کلیت بی‌نظم نظام عصبی‌مان پیروی می‌کند، بی‌حسی مزمن هوش و حواس کالبد تن، ما را به سمت جک هیدرولیکی‌شدن می‌برد.

۶. باروز ظرفیت راکد مخدرات را تحقیر می‌کند. فانتزی‌ها، رویاهایی که با پول می‌شود خرید. گرد باید تن آدمی را به محیطی به وسعت جهان تبدیل کند. یک بسط‌یافتن تکنولوژیک. این مضمون مرکزین «ناهار برهنه» راهبردی است که به احیای محیط نو دیجیتالی منجر می‌شود آن‌هم از چشم خودش در زمان برآمدن. در این دوره همه‌چیز و همه‌کس برای شما در حال برآمدن می‌شوند. یک شخص چه راه اعتیاد پیش بگیرد چه هنر، کلیت جهان می‌بایست مطیع برآمدن او شود. جهان می‌شود گنجایش او که مرکز حواس را برنامه‌ای می‌کند.

۷. برای هنرمندان و فلاسفه، تکنولوژی‌های نو همیشه اتوپیک هستند. مثلا برای افلاطون نگارش آوایی چنین حالتی را داشت. به‌شکلی مشابه، خود مفهوم اتوپیا هم این‌طور بود که قرن‌ها بعد اختراع شد، یعنی در قرن شانزدهم همزمان با اختراع چاپ. مانند لوییز کارول، آرتور رمبو هم در کتاب «اشراق‌ها» شبیه آن چیزی را عنوان کرد که در «آلیس در سرزمین عجایب» آمده بود. در این متون، جهان غیراقلیدسی در دو بعد فضا و زمان تصویر می‌شوند. اینها در زمانی است که هنوز دنیای دیجیتال و انقلاب الکتریکی در حد نظریه باقی مانده‌اند. رمبو ایده جهان همچو ابژه و هر ابژه یک جهان را می‌پذیرد و کارول تعلق به زمان و مکان را کاملا می‌شکند، اما «ناهار برهنه» عکس اینهاست. رویکرد باروز در «ناهار» ضداتوپیک است، ضد نگاه اتوپیکِ اشراق‌ها، آنجا که باروز شرایط پس از تحقق چشم‌انداز اتوپیک رمبو را از نگاه یک معتاد در چشم‌اندازی نمادگرایانه بازرسی می‌کند. باروز زمان- مکان هر ابژه را با خود آن می‌سازد و این‌گونه است که انشقاق و گسسته‌بودن جهان اتوپیک محقق‌شده را در متن بازتولید می‌کند.

۸. شهر در اندیشه باروز بسط تکنولوژیک ایده تن است و تجربه آن به‌مثابه یک کابوس بیمارگونه و هذیانی. این کابوس امروز در ترکیب با رسانه‌های ارتباط جمعی در حال بسط این مفهوم به سمت یک چاردیواری جهانی‌سازی‌شده می‌رود. در آینده‌ای که باروز تصویر می‌کند، تئاتری برپاست که تماشاچیان همان بازیگرانند و برعکس.

۹. باروز به‌درستی تشخیص داد که انسان امروز به سمتی حرکت می‌کند که بتواند با بی‌شمار دستکاری تکنولوژیک خودش را ارتقا بدهد. اختراع مخدر صنعتی در مسیر چنین دیدگاهی رخ داده است. فرمولی را که برای ساخت اپومورفین کار کرده، می‌شود به زخم‌های دیگر هم زد. این شکلی می‌شود از بنیانگذار مخدر یعنی قابیل پسر برادرکشِ آدم، پیشی گرفت: «اپومورفین نه یک واژه و نه یک ایماژ است. مساله‌ای است در تحویل یک تلقیح از اثر برنامه‌ای محدود. - کلمه ایماژ می‌سازد و ایماژ ویروس است». باروز استدلال می‌کند که قدرت ایماژ در امکان بازتولید ایماژ است. این تکنولوژی که خودش را بازتولید می‌کند از طریق مداخلات بشر، امکان کنترل فیزیکی و اجتماعی جوامع را فراتر از قدرت معمول ما می‌کند. این یک بیانگری صریح و بی‌وقفه است از ابداعاتی که امکان تحمل آن در بی‌نهایت زمان وجود ندارد. و این همان رسانه‌ای است که پیام در آن است چون این مدیوم محیط پاک‌نشدنی‌ای می‌سازد و این خطرناک است. چشم‌انداز باروز از آینده که پیشتر به آن اشاره شد حد نهایت این وضعیت است و خطرش در کرختی حواس.

۱۰. «شب‌زنده‌داری فینگان‌ها» نزدیک‌ترین نمونه تولید ادبی به‌کار باروز است. کل این داستان، با مضمون «بسط‌یافتن‌های انسانی» پیش می‌رود و به انتها می‌رسد. تسلیحات، البسه، زبان، اعداد، پول و رسانه. جویس با جزییات به هرکدام اینها می‌پردازد و با یک لافزنی کوتاه اثر را منعقد می‌کند: «the keys to. Given!» مانند جویس، باروز هم موضوع فرمولیزه‌شدن کلیت فرهنگ و شیوه فهم عمومی را نشانه رفته است. چنین ایده‌ای، یعنی تولید هنری و ادبی برای همه‌فهمی مخاطبان یک دیدگاه قبیله‌ای، ذهنی و باستانی (مصری) است. درست مانند آنچه در رسانه‌ها و تکنولوژی‌های دیجیتالی اتفاق می‌افتد. ما یک داستان علمی تخیلی را زندگی می‌کنیم و محیط‌زیست بمبی است که در انتهای این داستان منفجر خواهد شد. اما محیطی که رسانه‌ها تولید کرده‌اند جای آن نشسته و با قطعه‌قطعه‌کردن کلیت جامعه، برنامه محیط را هم از سر نوشته. این چشم‌انداز باروز است.

۱۱. نقد و نظرهایی که بر آثار باروز نوشته شده‌اند مضحک‌اند. آنها سعی می‌کنند نشان دهند که این کتاب‌ها در ژانر علمی تخیلی نمی‌گنجند یا آنکه اصلا کتاب نیستند. کوشش باروز در جهت اقبال ادبی نیست. او می‌خواهد دکمه خاموش‌کن پروسه خطرناک به‌قهقرارفتن محیط ما را فشار دهد.

تازه‌های نشر نشانه

و داستان آغاز شد

قصه‌های سفر

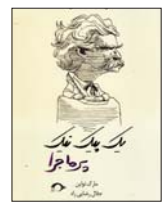

«یک پیک‌نیک پرماجرا» اثر مارک تواین و «به او می‌گفتند مرد» نوشته المور لنارد، داستان‌هایی هستند که اخیرا با ترجمه جلال رضایی‌راد در نشر نشانه منتشر شده‌اند. «یک پیک‌نیک پرماجرا» روایت سفری مارک تواین است با همسفری که عقاید عجیب‌وغریب دارد. «بهار یک سال، سفری را به مقصد شیگاکو آغاز کردم تا در نمایشگاهی شرکت کنم اما با اینکه سرانجام موفق به حضور در آن نشدم، در عوض، سفر من خالی از فایده نبود.» ماجرا از این قرار است که راوی داستان در نیویورک به سرگرد ارتشی برخورد می‌کند که او نیز قصد دارد در نمایشگاهی شرکت کند که تواین برای حضور در آن به سفر آمده است. هر دو توافق می‌کنند که در این راهِ مشترک همسفر شوند. راوی، مرد را چنین توصیف می‌کند: «مردی بود خوش‌چهره و همچون گلادیاتورها اندام ورزیده‌ای داشت با کرداری نرم و گفتاری شیرین و اثرگذار. یار خوبی برای سفرکردن. راحت‌طلب و شوخ‌طبع. اما چندی طول نمی‌کشد، که تواین درمی‌یابد پشتِ این آرامش ظاهری عطش غریبی دارد. مرد معتقد بود برای حفاظت از حقوق مردم، هر شهروندی باید در پیشگیری از تخلفات و حتا مجازات نقشی موثر داشته باشد و مارک تواین فکر می‌کرد گرچه روحیه او در توجه به حقوق مردم قابل‌ستایش است اما ایفای چنین وظیفه خطیری، مدام شهروند را به دردسر می‌اندازد. مرد اما هم‌چنان بر این باور پافشاری می‌کرد که نقش فرد در اجتماع مهم است و یک شهروند باید در جامعه نقش پلیس نقش بی‌جیره‌ومواجب را ایفا کند. و همین اعتقادات، سفرِ مارک تواین را به سفری پرماجرا تبدیل می‌کند که داستانِ آن در کتاب آمده است. «یک پیک‌نیک پرماجرا» از سه فصل با ماجراهای خاصِ خود تشکیل می‌شود: «یک پیک‌نیک پرماجرا»، «داستان دختر اسکیمو» و «آیا او زنده است یا مرده؟» بخش اول، ماجرای مواجهه راوی با سرگرد است و دردسرهایی که افکار غریب او رقم می‌زنند. فصل دوم، روایت سفر راوی به آلاسکاست همراهِ دختری که راهنمای او در سفرش به قطب است. او در سفر رازهایی را از زندگی اسکیموها و تفاوتش با زندگی آدم‌ها بازگو می‌کند. و فصل آخر که با این جمله آغاز می‌شود: «آیا او زنده است یا مرده؟ اگر زنده است، ولش کن! اگر مرده است، برایش یادواره بگیریم. ماه مارس ۱۸۹۲ است. مارک تواین تمامِ این ماه را در منتون ریویرا می‌گذراند، نقطه خلوت و دورافتاده. پرتو بیکران آفتاب، هوای مطبوع و آرامش‌بخش و دریای آبی چشم‌نواز بی‌آنکه گروه‌گروه آدم‌ها با رفت‌وآمدهای پیاپی منظره شما را خراب کنند و جاروجنجال راه بیندازند و خود را به نمایش بگذارند! اما ماجرا به همین‌جا ختم نمی‌شود. سکوت و سکونی که تواین آن را با آب‌وتابِ بسیار شرح می‌دهد با سر رسیدن یکی از آن آدم‌های آدم‌های متظاهر پرمدعا، که فقط گه‌گداری سروکله‌شان در چنین جایی پیدا می‌شود، برهم می‌خورد. ازقضای روزگار و برحسب اتفاق تواین با یکی از آنها آشنا می‌شود و او داستان عجیبی را برایش بازگو می‌کند.

یک پیک‌نیک پرماجرا، مارک تواین، ترجمه جلال رضایی‌راد

اومبره یعنی مرد

«اینجا جایی است که باید داستان را آغاز کنم. آقای هنری مندز، مدیر شعبه شرکت کالسکه‌رانی هچ‌وهجز در سویت‌مری که آن‌وقت رئیس من بود، از من خواست که باهم مسافت شانزده مایل تا ایستگاه دلگادو را با دلیجان کهنه شرکت طی کنیم. این شعبه از خط کالسکه‌رانی قرار بود تعطیل شود و من فکر کردم دلیل این سفر شاید این باشد که او می‌خواهد فهرستی از دارایی‌های شعبه را تهیه کند... وقتی به ایستگاه رسیدیم او مرا مامور صورت‌برداری از مایملک شرکت ساخت و آن‌گاه پسربچه‌ای را فرستاد به محلی که جان راسل در آن‌جا بود.» این سفر آغاز داستانی است که راوی «به او می‌گفتند مرد» بنا دارد برای ما بازگو کند. المور لنارد، نویسنده آمریکایی، در طولِ زندگی خود قریب‌به چهل‌وپنج رمان نوشت که بیشترشان نیز مورد اقتباس قرار گرفته‌اند. «اومبره» که در زبان اسپانیایی یعنی مرد، با دیدی واقع‌گرایانه و تلخ به مسئله تبعیض در آمریکا می‌پردازد و تبعیض نژادی از جمله مسائلی است که از زمانِ لنارد تا امروز در آمریکا مطرح است. لنارد در رمان اخیر سعی دارد به‌طرزی موشکافانه، از نزدیک و با دیدی نکته‌سنج و وسیع پرده از ظلمی کنار بزند که در طول قرن‌ها بر سیاهان و رنگین‌پوستان رفته است در قاره‌ای که همه دَم از آزادی و برابری می‌زنند و سفیدپوستان اما، از حقوق نانوشته بیشتری برخوردارند. المور لنارد واقعیت تلخ قاره آمریکا را در «به او می‌گفتند مرد» چنان آشکار در برابر مخاطبان قرار می‌دهد که جای هیچ حرف‌وحدیثی نمی‌ماند. در مقدمه کوتاه کتاب نویسنده نوشته است نمی‌دانستم این سرگذشت را از کجا آغاز کنم. «ناشری که متن را به او نشان داده بودم به من توصیه کرد از جایی آغاز کن که دلیجان با تمام سرنشینانش شهر کوچک مری‌سویت را ترک کرد» و توصیه او به‌نظر نویسنده از جهاتی جالب بود. اما لنارد داستان را شروع می‌کند می‌بیند نمی‌شود بدون پیش‌زمینه برود سر اصل ماجرا. بنابراین از جایی داستان آغاز می‌شود که جان راسل معرفی می‌شود. شخصیتی که داستان حول محور او دور می‌زند و اگر نبود همه آنان که در داستان نقش دارند مرده بودند و کسی نمانده بود که این داستان را بازگو کند. بنابراین داستان از جایی آغاز می‌شود که راوی/نویسنده برای بار نخست با جان راسل روبه‌رو شده است. جان راسل و خصوصیات عجیب و جذاب او مهم‌ترین عنصر این داستان‌اند و نویسنده از میان نام‌های جورواجوری که جان راسل را با آن‌ها می‌خوانند نام اومبره یا مرد را برای او انتخاب می‌کند، که هنری مندز و دیگران او را با آن خطاب می‌کردند و به باورِ نویسنده بهترین و مناسب‌ترین نام برای شخصیت او بود که عنوان رمانش نیز شد.

به او می‌گفتند مرد، المور لنارد، ترجمه جلال رضایی‌راد

مثنوی به‌زبان ساده

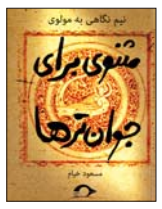

«نیم‌نگاهی به مولوی» با عنوان فرعی «مثنوی برای جوان‌ترها» عنوان کتابی است از مسعود خیام که به‌تازگی منتشر شده است. آن‌طور که از عنوان فرعی کتاب هم برمی‌آید، مخاطب اصلی این کتاب نوجوانان و جوانان هستند و به این خاطر خیام در این کتاب هم به خلاصه‌نویسی «مثنوی» پرداخته و معنی ابیات را به طور ساده نوشته است. او در مقدمه کتاب نوشته: «کوشش این کتاب به خلاصه‌نویسی خواهد بود. بسیاری حرف‌ها که می‌تواند در مقدمه بیاید و آن را ملال‌آور کند در متن کتاب پخش شده است اما، هر نوع خلاصه‌نویسی مثنوی، به ورطه ایجاز مخل درمی‌غلتد. گروه خونی انسان علمی معاصر با مولانا همخوان نیست. مولانا با هرچه علم و فلسفه و تعقل زمینی است مخالفت می‌کند... طرز کار مولانا در مثنوی چنین است که اول داستانی را تعریف می‌کند، سپس به شیوه‌های مختلف نشان می‌دهد که داستان برایش اهمیتی ندارد و فقط بهانه‌ای است تا حرف دلش را روی دایره بریزد و می‌ریزد. خیلی‌وقت‌ها داستان را تا پایان تعریف نمی‌کند و در اصطلاح امروزی انتهای آن را باز می‌گذارد. این داستان‌ها را نیز خود مولوی نوشته است. این داستان‌ها پراکنده‌اند و تداخل می‌کنند، اما همین قصه‌ها نیز خواندنی است و صدالبته که کلام خِرد مولانا مهم است. مولوی بسیار خوانده بود. او به مراجع و کتاب‌های قبل از خود اشاره‌ها دارد. مراجع مولوی در زبان‌های فارسی و عربی است، ضمنا چون زبان‌های ترکی و یونانی می‌دانست، از آن‌ها نیز بهره برده است.» تاکنون غالب آثار کلاسیک ادبیات فارسی ساده‌نویسی شده‌اند و البته مخاطب تمام آنها هم کودکان و نوجوانان نیستند. شاید بسیاری از آثار شاخص سنت ادبی ما برای خوانندگان امروزی دشوار به نظر برسند و ازاین‌رو متون نظم و نثر کلاسیک فارسی به صورت گزیده‌های ساده منتشر شده‌اند تا فاصله مخاطب امروزی با این آثار از میان برود. در این میان برخی از گزیده‌های ساده‌شده برای کودکان و نوجوانان تدوین شده‌اند و «نیم‌نگاهی به مولوی» را هم می‌توان در این دسته قرار داد. مسعود خیام در مقدمه این کتاب نوشته که حجم اصلی مثنوی را «مطالب دینی، عرفانی، هپروتی و ناکجاآبادی» پر کرده و او در گزیده‌ای که از مثنوی به دست داده این موارد را کنار گذاشته: «در کتاب حاضر، تصوف و عرفان و خرافه و سخنان غیرعلمی و کلمات رکیک مولانا را نادیده گرفته‌ام و بیش‌تر به نکات نغز مولانا که بسیاری از آن‌ها تا حد ضرب‌المثل به اعماق قلوب مردم رسوخ کرده اشاره کرده‌ام. پس از دوران طلایی علمی قرن بیستم، وارد قرن بیست‌ویکم شده‌ایم که به‌نظر می‌رسد دنیا با پسرفتی سریع، به‌سوی جنگ‌های مذهبی می‌شتابد. در چنین شرایطی به طور معمول در همه دنیا از جمله در قلمرو زبان فارسی انواع و اقسام مغازه‌های مختلف عرفان، از چینی و کره‌ای گرفته تا هندی و بومی گشوده می‌شود که در آن‌ها انواع کالاهای غیربیولوژیک عرضه می‌کنند و بیش‌تر آنان، خود را به چراغ آسمانی‌شان می‌آویزند.»

نیم‌نگاهی به مولوی، مسعود خیام

عطف

هزاردستان و موسیقی ایرانی

«هزاردستان؛ انگاره موسیقی ایران»، نوشته محسن محسنی، کاری پژوهشی در زمینه موسیقی ایرانی است که در نشر سوره مهر منتشر شده است. موضوع پژوهش در این کتاب، ارتباط آواز بلبل، که در فرهنگ و ادبیات ایران «هزاردستان» نیز خوانده می‌شود، با موسیقی ایرانی است. این پژوهش چنانکه مولف در مقدمه کتاب توضیح می‌دهد «بر اساس سمینار استاد نورعلی برومند در دانشگاه ایلینویز آمریکا درباره ارتباط آواز هزاردستان و موسیقی ایرانی طی دو آنکدوت کلی سونوریته و آرتیکولاسیون و تاثیرات آن در خوانندگان و نوازندگان موسیقی ایرانی» انجام و نوشته شده است. کتاب شامل هفت گفتار است با عنوان‌های اهمیت هزاردستان در تاریخ، فرهنگ و اقلیم ایران، بررسی علمی صدادهی بلبل و انسان، گذری بر تحریر پرندگان در ردیف موسیقی ایرانی، تجزیه و تحلیل جمله‌بندی تحریرهای بلبل، تجزیه و تحلیل جمله‌بندی تحریر خوانندگان آواز، تجزیه و تحلیل جمله‌بندی پنجه در ساز و پژوهش میدانی درباره پرندگان آوازخوان در طبیعت.

هزاردستان؛ انگاره موسیقی ایران

محسن محسنی

نشر سوره مهر

در مقدمه کتاب در معرفی بخش‌های مختلف آن آمده است: «در این اثر نخست تاثیر بلبل در تاریخ و فرهنگ و هنر ایرانی و سپس ویژگی‌های اقلیمی و زیست‌محیطی این پرنده بررسی شده است. سپس، در گفت‌وگو با پروفسور نتل و استاد کیانی، به آرای استاد برومند درباره ارتباط آواز هزاردستان و موسیقی ایرانی پرداخته شده است. در خلال مطالب، از روایت‌های نقل‌شده و آثار باقی‌مانده استاد برومند و شرح و بررسی برخی تعالیم آواز و مفاهیم مرتبط نزد استادان موسیقی ایرانی، از جمله مجید کیانی و محمدرضا لطفی، نیز استفاده شده است. سپس، با مقایسه علمی مکانیزم صدادهی بلبل و انسان، الگوهای همگرایی میان سونوریته بلبل و آواز ایرانی بررسی و درباره صدادهی در آواز ایرانی نیز توضیحاتی اساسی ارائه شده است. پس از تفکیک تحریرهای پرندگان مختلف در ردیف موسیقی ایرانی، با ارائه نمونه‌های صوتی، به تحلیل جمله‌بندی تحریرهای متنوع بلبل پرداخته شده و نتایج درخور توجهی درباره آرتیکولاسیون بلبل و آواز ایرانی ارائه شده است - که می‌تواند دریچه‌هایی بر آواز ایرانی بگشاید. سپس، نمونه‌های صوتی از تحریرهای مختلف استادان آواز و پنجه‌های گوناگون استادان ساز (تار، سه‌تار، سنتور، کمانچه، و نی) تحلیل و مقایسه و نتیجه آن‌ها به دست آورده شده است. سپس، به جهت اعتبارسنجی، طی تحقیقی میدانی، آواز پرندگان در طبیعت و واکنش پرندگان آوازخوان به ساز و آواز ایرانی سنجیده شده است.» در آغاز گفتار دوم کتاب درباره مکانیزم صدادهی پرندگان چنین آمده است: «تولید صدا در پرندگان آوازخوان، مانند هزاردستان، یک مدل سیستمی مناسب برای مطالعه رفتار آموخته‌های صوتی و موسیقیایی در آواز ایرانی است. اندام‌های صوتی پرندگانِ آوازخوان و انسان، از نظرِ شکل ظاهری، متفاوت‌اند. اما، الگوهای همگرایی قوی‌ای برای مقایسه و تطبیق وجود دارد. مکانیزم فیزیکی تولید صدا در هر دو سیستم شامل توده بافت نرم است، حالتی الاستیک دارد، و با عبور جریان هوا به صورت آئرودینامیک عمل می‌کند. سوتک یا موسیقار(سیرینکس) نام عضوِ آوازی پرندگان است. این عضو در نایِ پرندگان قرار دارد.»

مرور

درجست‌وجوی عشق

نسیم آصف: «مرد رویاهای من» عنوان داستان بلندی است از دوریس دوری که به‌تازگی با ترجمه علی عبداللهی از سوی نشر کتاب‌سرای نیک منتشر شده است. دوریس دوری از نویسندگان امروز ادبیات آلمان است که در سال ۱۹۵۵ به دنیا آمد و امروز هم به‌عنوان نویسنده و هم به‌عنوان فیلم‌ساز شناخته می‌شود. او مدتی در موسسه گوته در کالیفرنیا فیلم می‌ساخت و با فیلمی با عنوان «مردان راه» به‌عنوان فیلم‌ساز شناخته شد. دوری در کنار فیلم‌سازی به داستان‌نویسی هم پرداخت و تاکنون جوایزی هم به‌واسطه داستان‌های کوتاهش دریافت کرده است. «مرد رویاهای من» داستانی است که می‌توان آن را نقدی بر مناسبات حاکم بر جهان سرمایه‌داری دانست. دوری در این داستان به روایت زندگی دختر جوانی پرداخته که در عرصه مد مشغول به کار است و تحت سیطره قوانین حاکم بر این صنعت پرسود قرار دارد. روایت دوری نشان می‌دهد که صنعت مد چگونه انسان را به کالایی برای مبادله تبدیل می‌کند. البته این مسئله‌ای است که در کلیت نظام سرمایه‌داری وجود دارد اما در این داستان به‌واسطه تصویری که از جهان مد به دست داده شده به شیوه ملموسی کالاشدگی انسان‌ها روایت شده است. عبداللهی در بخشی از مقدمه کوتاهش درباره ویژگی‌های داستان‌های دوری به طور عام و «مرد رویاهای من» به طور خاص نوشته: «آثار دوری با آنکه زنانه‌اند و لطیف، اما گویا همیشه با تمایلات فمینیستی افراطی همخوان نیستند. داستان مرد رویاهای من علاوه بر درون‌مایه‌ای عشقی و لطیف، بیانگر تلاش زنی است آنتونیا نام، در جستجوی خود به بهانه یافتن مرد رویاهای‌اش. زنی احساساتی، بریده از زندگی طبیعی که در دنیای سرمایه‌داری و سودای بهره‌کشی از تن آدم‌ها به صرف زیبایی ظاهری‌شان، از درون تهی می‌شود، اما خودش در درون خود این تهی‌شدگی را حس می‌کند و برای گریختن از آن به هر دری می‌زند. در همین تلاش‌ها ناگهان به ولگردی لاقید و کثیف برمی‌خورد. به او دل می‌بندد. به همان کسی که به تعبیری بخشی از تمایلات خودش است. نویسنده در سیر داستان، ما را به آمریکای لاتین، به پرو و در نهایت به ویرانه‌های ماچوپیچو می‌برد تا با قهرمان‌های اثر که یک مرد و یک زن هستند، شگفتی‌ها و پیچیدگی‌های تمدنی عظیم اما ویرانه را ببینیم و تکامل دو فرد را از دو زاویه مختلف نظاره کنیم: مردی که ظاهرا به خودش رسیده و با خیال راحت در پلشتی خودخواسته، برای دهن‌کجی به مناسبات بورژوازی و جامعه سرمایه‌داری، راه گدایی و هیپی‌گری را در پیش گرفته و زندگی رقت‌باری دارد، اما خشنود و آرام به‌نظر می‌رسد و زن جوانی که از کالایی‌شدن و توجه بی‌اندازه از سوی دیگران به ظاهرش و غوغای شهرت زودهنگام از راه قرارگرفتن عکس‌اش بر روی مجله‌های رنگین و جلف، از خودش منزجر می‌شود و در جهشی صدوهشتاددرجه‌ای، عاشق یک‌طرفه و مازوخیستی مردی پلشت و آس‌وپاس می‌شود تا به خیال خود از ملال و ابتذال زندگی معمول خود بگریزد.» آنتونیا اگرچه می‌خواهد از سلطه وضعیت موجودش رها شود و با فاصله‌گرفتن از زرق‌وبرق جعلی جهان مد به جست‌وجوی عشقی واقعی بپردازد اما واقعیت این است که انگار در این جهان جایی برای عشقی راستین وجود ندارد و احساسات او از طرف مقابلش پاسخی دریافت نمی‌کند.

مرد رویاهای من

دوریس دوری

ترجمه علی عبداللهی

نشر کتاب‌سرای نیک

نیایش در سلول

«کابوس‌ها» عنوان کتابی است که دوازده نمایشنامه رادیویی از شش نویسنده را دربر گرفته و به‌تازگی با گردآوری و ترجمه علی امینی‌نجفی از سوی نشر چتر فیروزه به چاپ رسیده است. مترجم کتاب در پیشگفتاری که برای این کتاب نوشته، نخست به نمایش رادیویی و سابقه آن اشاره کرده و سپس به روند تکامل نمایش رادیویی در آلمان پرداخته است. در این پیشگفتار همچنین به انواع درام شنیداری هم پرداخته شده و مترجم در پایان، معیارهای انتخاب دوازده متن این کتاب را این‌طور توضیح داده: «مترجم در انتخاب دوازده متنی که پیش رو دارید، به دو معیار تکیه کرده است: ساخت استادانه در فرم و نگاه ژرف انتقادی به مسائل دنیای امروز، یعنی دو ویژگی که یک اثر را از حالت مصرفی بیرون می‌آورند و به آن جامه هنری می‌پوشانند.» نمایشنامه‌های حاضر در این کتاب اگرچه در اصل به‌عنوان نمایش رادیویی نوشته شده‌اند، اما گاه برای صحنه و تلویزیون هم اجرا شده‌اند. نمایشنامه اول کتاب، «ماهیگیران ژاپنی»، اثری است از ولفگانگ وایریاخ که از نویسندگان قرن‌بیستمی ادبیات آلمانی‌زبان است. این نمایشنامه روایت یک آزمایش هسته‌ای به‌ظاهر بی‌خطر است که نه سال پس از بمباران اتمی هیروشیما و ناگازاکی انجام می‌شود و عده زیادی از ماهیگیران را قربانی تشعشعات رادیواکتیو می‌کند. «سکوت پاریس» اثری است از آلبر کامو و ویژگی‌های آن نشان می‌دهد که کامو به‌خوبی با نمایش رادیویی و عنصر آوایی در آن آشنا بوده است. «خدای مهربان منهتن» نوشته اینگبورگ باخمان است که از شاعران و نویسندگان مشهور قرن بیستم ادبیات آلمانی‌زبان به‌شمار می‌رود. او این نمایشنامه را در ۱۹۵۸ نوشت و امروز جزو آثار مشهور او به‌شمار می‌رود. «گفت‌وگوی شبانه با آدمی حقیر» اثری از فریدریش دورنمات است که اگرچه برای رادیو نوشته شده اما بارها روی صحنه نیز اجرا شده است. «نیایش در سلول» اثر نویسنده مشهور ادبیات معاصر آلمان، هاینریش بل است. به‌جز «نیایش در سلول»، نمایشنامه‌ای دیگر از بل با عنوان «پایین دم در» نیز در این کتاب ترجمه شده است. این نمایشنامه اولین‌بار در سال ۱۹۶۲ از رادیو پخش شد. بل در غالب آثارش به جنگ و مسایل بعد از آن پرداخته است. «رویاها» عنوان اثری از گونتر آیش است که درواقع شامل شش نمایشنامه کمابیش به‌هم‌پیوسته است. آیش از شاعران و درام‌نویسان برجسته آلمان است و «رویاها» جز مشهورترین آثار او محسوب می‌شود. این اثر در سال ۱۹۵۰ نوشته شد و آیش آن را اثری مستقل و یگانه می‌دید که تصویری همه‌جانبه از اوضاع زمانه را بازتاب می‌دهد. هر نمایش این اثر به یک قاره از جهان برمی‌گردد.

کابوس‌ها

نمایشنامه‌های رادیویی دورنمات، کامو، آیش باخمان، بل، وایرواخ

ترجمه علی امینی‌نجفی

نشر چتر فیروزه